



گرمی شب یلدا زیر تیغ تجملات و چشم و همچشمی‌ها

همه کشورها در مسیر پیشرفت با مشکل گذر از سنت به مدرنیته روبه‌رو شده‌اند و در رهگذر این تغییر و تحولات، رویارویی‌ها و مقاومت‌هایی میان آداب و رسوم کهن و جلوه‌های مدرنیته وجود داشته‌است که به عنوان یک مشکل جدی این جوامع را به چالش کشیده‌است.

همه کشورها در مسیر پیشرفت با مشکل گذر از سنت به مدرنیته روبه‌رو شده‌اند و در رهگذر این تغییر و تحولات، رویارویی‌ها و مقاومت‌هایی میان آداب و رسوم کهن و جلوه‌های مدرنیته وجود داشته‌است که به عنوان یک مشکل جدی این جوامع را به چالش کشیده‌است.

به گزارش خبرگزاری فارس از تبریز، چله و آداب مربوط به شب چله یکی از آیین‌های سنتی مردم آذربایجان است که نسل به نسل گشته و هر سال با تغییراتی جزئی برگزار شده تا به نسل ما رسیده و امروزه که عصر تکنولوژی و فناوری اطلاعات و از همه مهم‌تر فضای مجازی زندگی همه انسان‌ها را دربرگرفته بسیاری از این آداب و سنن شیرین به دست فراموشی سپرده شدند و تنها شاهد نمونه‌هایی از این آداب و رسوم در گوشه و کنار کشور و به طبع آن در استانمان هستیم.

در سال‌های گذشته که اکثر مردم ایران زمین بخصوص خطه آذربایجان به وسیله کشاورزی و دامپروری امرار معاش می‌کردند، در فصل زمستان که فصل بی‌رونقی و کساد مردم بود سپری کردن شب‌های طولانی سال بسیار سخت و خسته‌کننده بود. در چنین شرایطی بزرگان اقوام برای پرکردن اوقات فراغت اعضای خانواده اقدام به برگزاری مراسم متنوع و شاد در شب‌های سرد و طولانی سال کرده و با این بهانه‌ها عملاً به پیشواز بهار می‌رفتند.

یکی از این مراسم که با وجود مشکلات اقتصادی مردم، هنوز هم در گوشه و کنار کشور و استان آذربایجان شرقی برگزار می‌شود، دوره‌هم نشینی‌های اهل فامیل در منزل یکی از بزرگان خانواده در طولانی‌ترین شب سال که به شب چله یا شب یلدا معروف است، می‌باشد.

هرچند شب چله یا شب یلدا تنها یک دقیقه از شب اول زمستان بلندتر است و همین یک دقیقه، آن شب را طولانی‌ترین شب سال کرده اما در حقیقت این یک دقیقه بهانه‌ای شده برای برگزاری مراسم شاد و مفرح.

چله نشینی از روزگاران گذشته از سنت‌های قدیمی مردمان خطه آذربایجان بوده و این چله نشینی‌ها با شب یلدا آغاز می‌شد و تا آخرین روزهای سال ادامه می‌یافت از این رو شب یلدا هم در این خطه از ایران زمین به شب چله معروف است.

مردم آذربایجان شرقی یلدا را به این دلیل گرامی می‌دارند که این روز مصادف با اولین روز از چهل روز نخستین زمستان است. به همین دلیل این شب در میان آذری‌ها بیشتر به شب چله معروف است تا شب یلدا.

در شب چله تسلط تاریکی بر زمین از تسلط نور خورشید و روشنایی می‌کاهد و چون فردای این شب روشنایی بر ظلمت غالب و روز طولانی می‌شود، مردم آذربایجان خورشید را که مظهر روشنایی است جشن می‌گیرند.

اکثر مردم آذربایجان در این شب مراسم خاص «چیلله قارییزی» (هندوانه چهلیم) را برگزار می‌کنند و مهم‌ترین خوراک این شب در بین آذربایجانی‌ها هندوانه است چرا که معتقدند با خوردن هندوانه سردی زمستان بر جان و تن آنها بی‌تاثیر می‌شود. ریش سفید خانواده در حالی که با چاقو هندوانه را می‌برد می‌گوید: «قادابلامیزی، بو گنجه کسدوخ!» (بلاپای خودمان را امشب بریدیم!)

همچنین در این شب نشینی انواع خوراکی‌های زمستانی چون آش، کوفته تبریزی، انار و انواع مرکبات و تنقلاتی چون لبو، باقلا (پخله)، پشمک و خشکبارهایی چون انگور، سنجد، قاورقا (گندم برشته با شاهدانه)، شیرینی، آجیل، نخودچی کشمش، تخمه، بادام، گردو و... تدارک دیده می‌شود.

عده‌ای از مورخان معتقدند چیدن بعضی از میوه‌ها و خوراکی‌های خاص در سفره شب یلدا، ریشه در باورهای مشترک نسبت به این شب دارد. به طور مثال حضور هندوانه و انار و دیگر میوه‌های گرد به رنگ قرمز، سمبل خورشید و سرخی

اش نمادی از برخورد تاریکی و روشنایی خورشید است.

آنها می گویند بعضی از مردم براین باورند که با خوردنی های سفره شب یلدا طبیعت گرم خود را می توانند سرد و طبیعت سرد خود را گرم کنند. به این صورت که اگر از گرمی مزاج رنج می برند، هندوانه، انار و اگر از سردی مزاج در رنجند، توت، کشمش و خرما و امثال آن بخورند.

آذری ها به مانند دیگر اقوام ایرانی براین باورند دوماه اول زمستان به دو قسمت چله بزرگ و چله کوچک تقسیم می شود. چله بزرگ از اول دیماه شروع شده و تا دهم بهمن و به مدت 40 روز ادامه دارد و چله کوچک از دهم بهمن تا اول اسفند بوده و مدت آن 20 روز است.

به اعتقاد مردم آذربایجان در چله بزرگ سرما زمستان به اوج خود می رسد و این امر برای کشاورزان که افزایش محصولات تابستان آنها بستگی به اوج سرما زمستان دارد، بسیار خوشایند است.

در قدیم آذربایجانی ها پس از اتمام چله کوچک (اول اسفند) که به تدریج از شدت سرما کاسته می شد چهار چارشنبه آخر سال را که "چله چرشنبه"، "سو چرشنبه" (چهارشنبه آب)، "اوت چرشنبه" (چهارشنبه آتش) و "آخر چرشنبه" (چهارشنبه آخر) می گفتند به چله نشینی می پرداختند چرا که این چله ها نویدبخش آمدن بهار و آغاز سرزندگی و شادابی طبیعت و مردم بود.

این چله نشینی ها غروب های سه شنبه برگزار می شد و خرید و بازار رفتن، بازی های خاص و نوروزی خوانی از جمله مراسم آن شب ها بود و این مراسم تا شب عید ادامه می یافت که این چله نشینی ها اکنون نیز در برخی از روستاهای این استان برگزار می شود.

به عنوان مثال در این استان اهالی شب آخر چله، رسمی دارند به نام «چله قاشدی» که جوانان و بچه های یک کوچه یا هر خانواده، بالای پشت بام یا در یک جای وسیع جمع می شوند و آتش بزرگی درست می کنند و از روی آن می پرند و در همان حال می خوانند، می رقصند و شادی می کنند و در موقع پریدن از روی آتش این شعر را به زبان ترکی می خوانند: چله قاشدی ها. چله قاشدی ها یعنی چله فرار کرد. چله فرار کرد. بنابراین معتقدند با این رفتار و گفتار، چله را از خانه و دیار خود بیرون می رانند.

همچنین بعضی از اهالی شهرهای کوچک آذربایجان بر این باور بودند از آنجا که چله مهمان خانه ها می شود، مردم در شب اول چله کوچک شاد و خرم هستند و می گویند، از فردا چله کوچک اول وارد آبادی می شود و خانه هر کس سر کوچه باشد، چله کوچک وارد خانه او می شود و اگر آن روز برف بیارد می گویند، معلوم می شود صاحبخانه آدم بد خلقی است ولی اگر هوا خوب و آفتابی باشد می گویند، صاحبخانه آدم خوش قلب و مهربانی است.

در اسکو نیز معتقدند چله کوچک سردتر از چله بزرگ است و آن را «انگشت عروس بران» می نامند.

اکثر خانواده های آذربایجانی در این شب ها به نقل داستان های محلی، تاپماجالار (معماها) و بایاتیلار (دوبیتی های آذری)، تفال به فال حافظ و خواندن اشعار استاد شهریار بخصوص شعر زیبای حیدربابا اوقات خود را سپری می کنند. از جمله این داستان ها که در شب چله و اکثرا توسط بزرگان فامیل نقل می شود داستان کوراوغلو، قربانی و پری است.

تفال کردن در شب چله و فردای چله یکی دیگر از مراسم خاص شب چله در نقاط مختلف استان آذربایجان شرقی است. در مناطقی از آذربایجان از جمله مرند و روستاهای اطراف آن از اول چله بزرگ به بعد «سایچی ها» راه می افتند و به در خانه ها می روند.

سایچی طبع شعر دارد و می تواند فی البداهه ابیاتی بسراید. مضمون این اشعار درباره صاحبخانه و کرم و بخشندگی او و تمجید از فرزندان وی و دعا و ثنا و گاهی هم مطالب انتقادی است. سایچی دو تا چوبدستی، یک توبره و لباس معمولی به تن دارد. گاه صاحبخانه پسر عزیز دردانه اش را نشان سایچی می دهد و از وی می خواهد تا در مدح او داد سخن بدهد. شیرین کاری سایچی در اشعار انتقادی و طنزآمیزی است که برای بیوه زنان غرغرو می سراپد و اگر بخواند پول بیشتری می گیرد، بعضا مواد غذایی نیز دریافت می کنند.

در شهرها و روستاهای آذربایجان، رسم بر این است غروب شب چله کسانی که نامزد هستند برای نامزدهای خود طبق های تزئین شده مشتمل بر هدایایی چون شیرینی، سیب، انار، هندوانه تزئین شده، آینه و پارچه را در قالب خونچا (خوانچه) می فرستند و مادر عروس پس از تحویل طبق ها، هدایایی مانند پول، شیرینی، جوراب و دستمال به آنها می دهد.

حتی در برخی از خانواده های آذربایجانی، فرزندان برای مادران خود هدیه ای خریده و به اتفاق خانواده، یک شب زودتر از شب یلدا، به پدر و مادر اهدا می کنند، حتی برخی برادرها، برای خواهران خود نیز این رسم را انجام می دهند.

یاد آن روزهای پرخاطره به خیر!

تابه حال از خود پرسیده اید که چرا شیرینی شب یلدا دورانی کودکی را هنوز با خود دارید؟ هنوز تک تک داستان های پدربزرگان و بزرگ فامیل را در ذهن خود ازبر هستید؟ داستان هایی که دور کرسی گفته می شد و میوه این محفل تنها هندوانه و سیبی بود که مادر بزرگ ها از تابستان در صندوقچه نگه داشته بودند و آجیلش نخود و کشمش و گردو و قیصی ها (زردآلوی پیوندی) خشک مانده از تابستان بود؟ هنوز شیرینی آن در کام ها هست، همه اینها ساده بودند و بی پیرایه.

ساده بودن این محفل ها دلیل شیرینی و ماندگاری شب های یلدا سالیان پیش است، اما این سادگی این روزها رنگ باخته است، چشم هم چشمی ها، تجملات دست و پاگیر و بریز و پباش های آن چنانی چنان رنگ ضایعی به این رسم زده است که بعضاً تعدادی از خانواده های ندار پیش از رسیدن شب یلدا غم و ناراحتی سراسر وجودشان را می گیرد چراکه با این وضع گرانی آنها باید از دور به هندوانه و آجیل و دیگر تنقلات بنگرند و دندان بر جگر نهند.

آن روزها در شب چله صفت خنده رویی، در جمع خانواده ها به همه نسبت داده می شد و صورت های سرخ سرما زده با نیم خنده های دنداندار، بسان انارهای ترک خورده مجمر وسط کرسی بودند.

اما پای تلویزیون که به وسط آمد، قصه ها و متل های مادر بزرگ و شاهنامه خوانی پدر بزرگ کنار رفت و صفحه های لامپی، هر کدام به وسیع شان، جمع های کرسی نشینی را کاهش دادند.

بعد از تلویزیون ها، سرفه های گاه و بیگاه تلفن همراه هم در وسط حرف بزرگ ترها دور کرسی افتاد تا صدا به صدا نرسد و بچه ها، به جای شاهنامه به پیامک بازی و پیامک فرستادن بسنده کردند.

حالا نیز برای برخی از جوان ها، تمام شادباش های شب چله تنها به یک پیامک ختم شده است و این جمع بودن ها در چند کلمه احساسی پیامکی خلاصه می شود، تازه اگر زبان فارسی پاس داشته شده باشد و کلمات، نصف و نیمه به دست مخاطب نرسیده باشد.

نگارنده سعیده دلال علیپور